

ماه گذشته ، دکتر محمدعلی اسلامی‌نویسنده و محقق ارجمند به همراه همسر خود عازم کشور چین شد و طی مدت یکماه از نقاط مختلف این کشور دیدار کرد. از آنجا که دکتر اسلامی اولین دانشگاهی و محقق ایرانی است که بدعوت دانشگاه پکن راهی دیار چین شده است ، طی پرسش‌هایی از ایشان خواستیم که حاصل مشاهدات و دریافتهای کلی خود را از جامعه چین برای خوانندگان نگین توصیف کنند و اینست متن پرسش‌های ما و جوابهای دکتر اسلامی :

سفر به چین

محمد علی اسلامی ندوشن

س - نخستین سؤال را اینطور عنوان می‌کنیم که چگونه یکدفعه راهی سفر چین شدید؟

ج - من و همسرم (شیرین بیانی) دعوتی داشتیم از دانشنامه پکن، به مدت یک‌ماه که از چین دیدن کنیم . ترتیب این دعوت از طریق وزارت امور خارجه و دانشگاه تهران داده شد، و ما آخر فروردین حرکت کردیم. من - آیا تصویری که در ذهن از کشور چین داشتید، نزدیک به همان صورتی بود که دیدید؟

ج - هم بود هم نبود. ما کتابهایی راجع به چین خوانده بودیم ، ولی هرگز دنیای کتاب نمی‌تواند با دنیای واقعیت یکسان باشد. انباشته‌های ذهنی من در این باره به دو قسمت می‌شد : چین قدیم و چین جدید. چین قدیم آمیخته بود به افسانه، دنیای پراز رمز ، حکمت و نقی و خرافات. از همان کودکی بنابه اشاره‌هایی که در کتابهای فارسی راجع به چین دیده بودم تصور می‌کردم که در دیوارهای چین باید پریاشد از نقش و نگار، تصویرهای پشت چینی‌های قدیم چین نیز ، نوعی حالت آرامش و سکون همراه با آداب و تشریفات رابه من القاء می‌کرد : ماندزین‌ها (دیوانی‌ها) و در بازیهای پوشیده در لباس بلند، باسیمای تودار و خاضع و پشت خمیده که گوئی بازسنگین سنت قدیم را بر پشت داشتند .

و شاخه‌های درخت ساکن که گوئی هرگز نسیمی آنها را تکان نمی‌دهد . اینها بود حالتی از چین قدیم که از کودکی در ذهن من ته نشین شده بود، البته با تجسم معیبات و مجسمه‌ها و بخورها و رنگهای ارتعوانی و سرخ . اما چین جدید را سرزمینی می‌پنداشتم غرق جمعیت ، همه در لباس‌های یکسان و یک رنگ ، عبوس و جدی، در حال جوش و انقلاب . تفاوت بین چین ساخته ذهن من و چین واقعی ، تفاوت بین کتاب و واقعیت بود.

اولین چیزی که مرا متعجب کرد هوا و اقلیم بود. با آنکه می‌دانستم پکن در مداری نزدیک به مدار تهران قرار دارد ، بنا به یک عادت ذهنی ، خاور دور در نظرم باهوای گرمسیری مرادف بود، شبیه به هوای گلخانه. ولی وقتی پا بر فرودگاه پکن نهادیم ، باهوای روبرو شدیم مانند هوای نیمه‌های فروردین تهران ، لطیف و نرم، با آفتاب خوش ، و بعد هم که روانه شهر گشتیم ، درخت‌های بین‌راه از هر جهت یادآور تهران بود. حتی رنگ خاک البته هوای پکن در بهار کمی از تهران زهکتر است، چون باد بیشتر دارد و آفتاب هم به شفافیت ایران نیست .

س - در چین چه چیزها دیدید؟

ج - با آنکه این سفر بیش از یک ماه نبود، خیلی چیزها ، نمونه‌ای از همه آنچه از چین امروز بشود دید. مدرسه‌ها (از کودکستان تا دانشگاه) - کاخ‌های کودکان و جوانان ، چندکارخانه ، چندمزرعه اشتراکی، کارگاه‌های صنایع دستی ، تاتر و باله ، نمایشگاه‌ها ، باضافه کوچه و بازار و مراکز پرجمعیت و فعال که بنحوی مبین زندگی کنونی باشند.

اینها از چین جدید بود. از چین قدیم نیز به همه شهرهایی که سفر کردیم ، آثار تاریخی و موزه‌ها را می‌دیدیم. ما از هفت شهر بازدید کردیم (پکن، نانکینگ ، سوچو، شانگهای ، و سسی انیان، لویان، و سیان) از این هفت شهر پنج تا در گذشته پایتخت بوده‌اند ، و گرانبارانند از آثار تاریخی.

من چون اظهار علاقه کرده بودم که باسیمای قدیم و جدید چین هر دو آشنا شوم ، این هفت شهر که از هر جهت آئینه تمدن گذشته و حال چین هستند، برای ما انتخاب شدند. گردش ما از هشتونیم صبح شروع می‌شد و تا شش بعداز ظهر یکسره ادامه می‌یافت . در این میان یکی دو ساعت وقت برای ناهار و کمی استراحت داشتیم . بعضی شب‌ها هم در قافله‌های طبیعت می‌رفتیم و یا مهمانی بود.

س - چطور از شما پذیرائی شد؟

ج - عالی. آنچه محبت و گرمی و نظم، فوق انتظار ما بود. اصولاً چینی‌های امروز بسیار مهمان‌نواز هستند. اما در مورد ما چند غلت اضافی هم بوده یکی آنکه چین کنونی با ایران رابطه بسیار خوبی دارد و ما احساس کردیم که صمیمانه برای دوستی ایران ارزش قائل هستند . تکیه آنها هم بر گذشته تاریخی است (راه ابریشم ، مراوده بازرگانی و فرهنگی) و هم بر امروز ، که خود و ایران را عضو خانواده دنیای سوم می‌دانند ، واز ایران سپاسگزار هستند که آنها را در مواردی در مجامع بین‌المللی کمک کرده است .

علت دوم آن بود که من و زلم نخستین ایرانی‌ای بودیم که در عمر دانشگاه پکن از جانب این دانشگاه دعوت می‌شدیم . از این رو برای این دعوت خیلی ارج قائل شدند و آن را گام نخستین برای ایجاد رابطه فرهنگی جدید بین ایران و چین گرفتند.

بطور کلی دانشگاه پکن قدیم‌ترین و محترم‌ترین موسسه فرهنگی چین است (قرنیک صدسال عمر) (تا حدی



صف جلو از چپ بر راست : پروفیسور چوئی لیانگ (رئیس دانشکده تاریخ دانشگاه پکن) - آقای چانگ چون یو (معاون اداری دانشگاه پکن) - محمدعلی اسلامی ندوشن - آقای خوانگ شین های (معاون کل دانشگاه پکن) - پروفیسور فنک پولانگ (استاد فلسفه ، سالخورده ترین استاد دانشگاه پکن - ۸۰ سال)
 صف دوم از چپ بر راست : آقای یهئی لیانگ (معلم فارسی در دانشگاه پکن - مترجم ما) - آقای وو تائی فانگ (معاون دانشکده تاریخ) - آقای لی تیلینگ (استاد اقتصاد) - آقای چانگ چووان - شی (استاد تاریخ) - آقای چو چون - به (معاون قسمت خارجی دانشگاه پکن - میهناتدار ما) - عکس گرفته شده در دانشگاه پکن

شبیبه به وضعی که دانشگاه تهران در آغاز دهه ۱۳۰۰ خورشیدی در آن قرار داشت و کوشش برای از شیخوخیت ، از لحاظ تاریخ جدید چین نیز دارای اعتبار خاصی است و از این رومهمان های دانشگاه پکن در چشم مردم چین خیلی با اهمیت تلقی می شوند . در این محاسبات و بخصوص در شهرستانها احساس می کردیم ، زیرا در هیچ جا نبود که برویم و با فارغ التحصیلی از دانشگاه پکن روبرو نشویم . اینان از طریق مهربانی به ما ، به دانشگاه سابق خود نیز ابراز حقیقت شناسی می کردند.

به هر حال ما به عنوان «دوست ایرانی» و به عنوان «مهمان دانشگاه پکن» این توفیق را داشتیم که به هر نقطه پا بگذاریم ، چون یک مهمان درجه اول پذیرائی شویم . غالباً محبتی که ابراز می شد به پایهای بود که ما را شرمند می کرد ، و من هرگز در عمرم آنقدر کلمه تشکر آمیز بر زبان نیاورده ام که در چین آوردم .

س - رشته های تاریخی بین ایران و چین که به آن اشاره کردید ، چه مبانی ای دارد ؟ خوب است در این باره قدری مفصل تر صحبت شود.

ج - ایران و چین طی قرنهای متمادی دو تمدن بزرگ

آسیا بودند ، موقی آنها هند بود . این سه تمدن ، سراسر شرق را در تسلط خود داشتند . تنهادر دوره متاخرتر بود که تمدن چهارمی به نام تمدن اسلام یا به میدان نهاد . چین از طریق ایران به دنیای غرب ارتباطی یافت . ایران و چین آغاز و انجام جاده ابریشم بودند . درموزه ها و بناهای تاریخی چین آنقدر نشانه های فرهنگی ایران دیده می شد که برای ما حیرت آور بود . در مقابل می دانیم که تاثیر فرهنگ چین در ایران ، به خصوص در مورد هنر بسیار نمایان است . مبادله اشیاء هنری که از طریق همین کاروانهای ابریشم صورت می گرفته ، هندو کشور را باهم خایشاوند کرده است . در این زمینه بخصوص سه دوره اهمیت خاص دارد : ۱ - دوره ساسانی و انتقال فرهنگی ای که در زمان مانویها و پس از فرار مانویها به چین صورت گرفت ۲ - اوائل اسلام که مقارن بادوره درخشان تمدن سلسله «تانگ» است در چین . ۳ - دوران مغول و بعد از مغول ، که مراوده فرهنگی و هنری از طریق نقل و انتقال های مغولی صورت گرفت و اوج آن در چین در زمان سلسله «مینگ» است (معاصر باصفویان) که دوره برجسته ای است هم در چین و هم در ایران .

گذشته از مبادله‌های فرهنگی و هنری، چینی‌ها در ارتباط‌های تاریخی خود با ایران روی دو موضوع به حق تکیه دارند: یکی حمله مغول است که هر دو کشور بنحوی مشترک از آن رنج بردند، دیگری استثمار اروپائی است که با زهد و کشور از این بابت تجربه‌های تلخ‌مشابهی داشته‌اند. در مورد تاریخ هجوم مغول خیلی میل دارند که یک بررسی مشترکی بایرانیها بکنند.

راجع به بعضی شباهت‌های فکری و ادبی نیز همین اواخر که من درباره چین کتاب بیشتر می‌خواندم، به نکته‌های جدایی برخوردارم. برای مثال بگویم که برای من بعضی از گفته‌های کنفوسیوس یادآور اندرزهای برگهر حکیم بود که در شاهنامه و کتابهای دیگر آمده و اگر بخواهیم مفاهیم مشابهی که در آثار اناپان گذشته چین و متفکران ایران هست بیجوئیم و در کنار هم بگذاریم، گمان می‌کنم که کتاب حیرت‌آوری بشود. حیرت آور از جهت آنکه میبینیم چه جویهای پنهانی‌ای در میان سرچشمه‌های فکری دنیای قدیم جاری بوده است.

بهر حال من گمان می‌کنم که رابطه فرهنگی ایران و چین اگر موضوع مطالعه دقیق قرار گیرد، حاصل آن کتاب قطوری خواهد بود بسیار روشن کننده و سودمند برای هر دو کشور. همین طور است راجع به هند.

ب - اکنون بیائیم بر سر چین امروز شبهه ما می‌شود که چین با کشورهای دیگر فرق دارد. دنیای دیگر و جامعه دیگری است. ممکن است راجع به وجوه اختلاف جامعه چین با جامعه‌های دیگر آنگونه که دیدیم توضیح بدهید؟

ج - این درست است که چین با جاهای دیگر فرق دارد، این تفاوت در شئون مختلف است. س - چند مورد اصلی را در نظیر بگیریم، اول خود جامعه را بفرمائید. آیا راست است که مردم به هم شبیه شده‌اند؟

ج - وجوه شباهت انسان‌ها در چین بیشتر از جاهای دیگر شده است. نخست از هیئت ظاهر بگیریم.

همه مردم یکنوع لباس می‌پوشند، عیناً همانند یکدیگر. پنج تکه چهار جیب مائوئی، زنها نیز چیزی شبیه به آن. از پارچه‌هایی کم‌وبیش یک جنس و باریک‌های تیره (طوسی، سورمه‌ای، خاکستری) و کفشها نیز اکثر یکسان است، و بعد آن دوچرخه کذا که مرکب عمومی است و گویا تعداد آن در چین زودست میلیون متجاوز است، و تنها یک (باشش میلیون جمعیت) دومیلیون از آن وجود دارد که روی آن می‌نشینند و آرام آرام پا می‌زنند.

س - وضع مالکیت چطور است؟

ج - مالکیت در حدود وسائل شخصی است، مثل جامعه‌های ابتدائی چند هزار سال پیش. وسائل شخصی هم اقلامش معلوم است. مثلاً اتوموبیل در چین ساخته می‌شود. ولی احادی حق ندارد که آن را مالک گردد. اتوموبیل‌ها همه دولتی هستند. تنها خارجی‌های مقیم چین حق داشتن اتوموبیل دارند: و خانه نیز از جانب دولت در اختیار افراد قرار می‌گیرد و کرایه‌ای هم از بابت آن دریافت می‌گردد.

بطور کلی همه آنچه تعیین و تجمل باشد و ماهیتش از ضرورت محض تجاوز کند از زندگی مردم چین حذف

شده است. مثلاً کراوات نیست چون ضرورت ندارد، اما شالگردن هست، لباس گرم هست ولی زینت‌زانه نیست. تنها نشانه اعیانیت و بورژوازی‌ای که از دوران سابق مانده در مورد غذاست، که هنوز پاتریفات و به صورتی زیب و همراه با مشروبهای مختلف آورده می‌شود (البته در مواقع مهمانی) بطور عادی بر سر هر سفره تا هفت نوع غذا هست (به من گفتند که در قدیم بر سر سفره شاهان تا ۲۰۰ نوع گذارده می‌شده است).

تنها در این مهمانیها بود که من حالتی از این دوران گذشته را احساس می‌کردم. با ظرافت تمام دونوک چوبچه‌ها را که مانند منقار مرغ ماهیخوار است جلو می‌برند و غذاهای ریز ریز شده را تو بی‌شکافهای کوچک می‌گذارند. هیچ وعده غذایی اینچنانی کمتر از یک ساعت و نیم وقت نمی‌گیرد و طی آن صحبت‌های مختلف است و شوخی، و البته جام‌های متعدد که به سلامتی حاضر و غایب ردوبدل می‌شود. س - مقام چطور است، شان و رتبه اجتماعی؟

ج - به ما گفتند که هر کسی بر حسب استعداد و لیاقتش، و البته درجه ایمان و وفاداریش، در مقام‌ها گذارده می‌شود. از انقلاب فرهنگی به بعد (۱۹۶۶ به اینسو) دیگر معیارهای پیشین ملاک کار نیست، و هر کسی ممکن است در هر مقامی قرار گیرد، به شرط آنکه ایمان انقلابییش تضمین پیشرفته کار قرار گیرد. برای مثال بگویم که معاون اداری دانشگاه پکن تا دو سال پیش کارگر چاپخانه بوده است، و یکی از معاونان چوئن لای دهقان ساده‌ای است که هنوز هم یکی از ماه‌ها در دهکده خود می‌گذراند. در سال‌های اخیر از این نوع انتصاب‌ها خیلی صورت گرفته.

عشورین و همه تعیین‌هایی که موجب فخر فروشی به بوده می‌شود از بین رفته است. میدانید که درجه نظامی دیگر در ارتش چین وجود ندارد، و علامتی هم نیست. سرباز و سپید یکنوع لباس می‌پوشند و تنها در میان نظامیانی که هم‌دیگر را می‌شناسند، از روی سلسله مراتب احترام گذارده می‌شود. البته این برابری ظاهر مانع از حکمفرمایی بزرگ استنباط شدید نیست. همینگونه است در دانشگاهها. مراتب استادداری و دانشیاری و استادی از میان رفته است، همه معلم‌اند. اما احترام کسانی که سابقه و تجربه بیشتر دارند محفوظ است.

درجات آموزشی نیز وجود ندارد (دیپلم و لیسانس و غیره...) کسی که دانشگاه را تمام کرده فارغ‌التحصیل شناخته می‌شود بی‌آنکه مدرکی به دستش داده شود تا از «مزایای قانونی آن بهره‌مند» گردد. بدین جهت از لحاظ درجه تحصیل نیز کسی نمی‌تواند خود را بالاتر از دیگری ببیند.

س - بیائیم بر سر طرز تفکر، این استنباط برای شما بود که همه‌داری طرز تفکر مشابه باشند؟

ج - کسانی را که ما دیدیم این استنباط را در ما ایجاد کردند. ولی ما اقلیت ناراضی و حاشیه‌شین را ندیدیم. چنین اقلیتی هست، و خودمیزبانان چینی ما هم به بودن آن اعتراف کردند این «مرتد»ها یا مخالف‌ها می‌توانند بر سه دسته باشند: ۱ - زمین‌دارها و سرمایه‌دارهای پیشین که هنوز تعدادی از آنها زنده هستند. بیشتر آنها هر تنگ‌جماعت شده‌اند و حتی تظاهر به «وفاداری» هم می‌کنند، ولی در باطن چشم‌دین نظام موجود را ندارند. ۲ - طرفداران

لیوشاچی و لین پیائو که در گوشه و کنار دستگاه دولت هنوز از آنها اثری هست ۳ - روشنفکران تکر و که با سبک زندگی کنونی نمی‌توانند همساز باشند.

من گمان می‌کنم که دولت همه این عده را می‌شناسد ولی تازمانی که خطر سیاسی (به صورت توطئه یا تبلیغ علنی) برای او ایجاد نکرده‌اند، نسبت به آنها مدارا می‌کند: کاری انجام دهند، در آمدی داشته باشند و امرشان بگذرد.

در چین جدید شیوه کار بر «مجبب کردن» و «تجدید تربیت» است نه اعمال زور. این اصل قبول شده است که هر کسی قابل تربیت است. از طریق کاربردی و در تماس گذاردن «تکروها» یا «کجروها» پاروستائیان و کارگران این شیوه به کار برده می‌شود.

س - به هر حال این سؤال پیش می‌آید که مردم خوشبخت هستند یا نه؟

ج - اینکه چینی‌ها در اکثریت خود خوشبخت هستند یا نه، از سؤال در می‌گذرد، یک مسئله است، و جواب دادنش برای من آسان نیست. موضوع این است که خوشبختی در چین امروز مفهومش فرق می‌کند با گذشته، و حتی با آنچه مادر دنیای خارج از چین می‌شناسیم. دلخوشی‌های فردی تا حد زیادی از جامعه چین زدوده شده است. این دلخوشی‌ها در جوامع دیگر پایه‌اش بر مالکیت و انحصار بوده است، و هنوز هم هست: داشتن و به خود منحصر کردن. داشتن یک اسب یا اتوموبیل یا خانه خوب، داشتن یک معشوق زیبا، حتی نوشتن یک کتاب که کسی دیگر نتوانسته باشد نظیرش را بنویسد و اقتضای آن منحصر به شما باشد. انحصار و تملک در عرف تمدن گذشته، نه تنها رفاه مادی می‌بخشیده بلکه غرور و رضایت نفس نیز ایجاد می‌کرده. شما از طریق آن می‌پنداشتید که برتر از دیگران قرار گرفته‌اید. وضعیت ممتاز و منحصر به خود دارید.

من گمان می‌کنم که این حالت در جامعه چین تا حد زیادی به هم خورده، یعنی با آن مبارزه شدید می‌شود. فرد نباید به خود بیندیشد باید خود را فراموش کند. در جامعه مستهلك شود و بکوشد تا حلقه‌ای باشد از زنجیر اجتماع چون مالکیت و انحصار نیست، رضایت حاصل می‌شود و غرقه شدن در نوع سعادت تنها در خدمت به نوع و غرقه شدن در نوع جسته می‌شود.

بی‌تردید اگر دوستان چینی من این را بشنوند متعجب خواهند کرد، و حتی خوششان نخواهد آمد (زیرا به عرفان بی‌عقیده‌اند و از آن ترسان) ولی می‌خواهم بگویم که این فکر تا حدی شبیه است به فکر عرفایی ما، با این تفاوت اصلی

که البته ماهیت عرفان روحانی است و ماهیت فلسفه چین امروز مادی.

عرفان ما، غایت وجود انسان را جز در پیوستگی به کل، در مستحیل شدن در جمع و در زیر پانهادن من خود - خویشتن خود، و کشتن شهوات، و همه آنچه به آن نفس گفته می‌شد، و خلاصه در خدمت به خلق نمی‌دید. ما داریم: عبادت به جز خدمت خلق نیست... و بی‌آدم اعضای یکدیگرند... یا: تو کز محنت دیگران بیغمی - نشاید که نامت نهند آدمی.

من بارها در چین به یاد داستان سیمرغ در منطق الطیر عطار افتادم. مرغها پس از کوشش و تلاش و پریس از کشته دادن‌های بسیار سرانجام به آشیانه سیمرغ که «مقصد عالی» است می‌رسند و در آنجا چنانکه گوئی به «روشن بینی تام» دست یافته‌اند، در می‌یابند که سیمرغ که همان «روشن بینی تام» باشد چیزی جز جمع و توحید سی‌گانه خود آنها نیست. و ب این ادراک، ناگهان پرودگار خود و حاکم بر سرخوشت خود می‌گردند.

می‌دانم که هم چینی‌ها و هم مخالفان چین به این مقایسه بوزخند خواهند زد، اما اگر مبنای روحانی را از تمثیل عطار برداریم در آن کم و بیش با همان روحیه‌ای می‌رسیم که بر چین امروز حاکم است.

گذاردن عرفان در عمل و در زندگی روزمره (به عنوان یک شیوه حکومت) خواه ناخواه به برابری انسانها می‌انجامد، و به نحو انحصار و مالکیت (بارضایت خود دارندگان، به بار و بار و حنق تعین و تجمل «زخارف دنیوی» و روی برتن به مادگی و پارسائی.

در چین امروز سعادت در کار جسته می‌شود، و نتیجه این کار باید عاید مملکت و عاید همه مردم گردد ایمان به «سازندگی سوسیالیستی» جای ایمان مذهبی پیشین را گرفته. سئوالی که پیش می‌آید این است که آیا مردم از روی شوق کار می‌کنند یا اجبار؟ گمان می‌کنم که تعیین مرز بین این دو مشکل باشد. وضع طوری است و «جو زندگی» طوری است که می‌شود کار نکرد، شما اگر در کار تعامل کنید - احساس تنهایی و کماکاری و سرشکستگی می‌کنید. البته در این شوق مردم نسبت به کار متفاوت است، گمان می‌کنم که جوان‌ها و کودکانها شوق بیشتری دارند و هم اینها هستند که دیگران را نیز به جلو می‌رانند.

«ادامه دارد»

